

سیاست اجتماعی در عصر نخست غزنوی

دکتر صفر یوسفی

گروه تاریخ، واحد نور،
دانشگاه آزاد اسلامی، نور-ایران

چکیده

حکومت و سیاست در ایران عصر غزنوی همچون دوره‌های قبلی تاریخ ایران با خودکامگی پیوند خورده است. در دیدگاه سلاطین غزنوی حکومت حق الهی آنان بود. به همین دلیل در مقابل مردم که آنان را رعایای خود می‌پنداشتند، پاسخگو نبودند. آنان در واقع مردم را در حکم مایملک و دارایی خود به شمار می‌آوردند و بر این مبنا سیاست اجتماعی خود را تنظیم می‌کردند. بر این اساس سلاطین غزنوی برای مردم حرمت و حقوقی قائل نبودند و مردم را ابزاری جهت پیشبرد اهداف حکومتی خود می‌دانستند. اینان هرگونه واکنش و اعتراضی را از جانب مردم بر نمی‌تابیدند و وظیفه مردم به عنوان رعایای حکومت، اطاعت، تولید و پرداخت مالیات به حکومت بوده است. با در پیش گرفتن این سیاست حکومتی و اجتماعی بود که شاید غزنویان آغازگران و پدیدآورندگان روش‌های استبدادی و خودکامگی در ایران بعد از اسلام به شمار می‌روند.

کلیدواژگان: طبقات اجتماعی، سیاست اجتماعی، محمود غزنوی، مسعود غزنوی، پیامدها و نتایج.

پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

جامعه ایران در دوره غزنویان مثل دوره‌های قبل، از منظر طبقات اجتماعی، جامعه‌ای بود که در رأس آن شاه یا سلطان قرار داشت و بدنه آن را گروه‌های اجتماعی حاکمه تشکیل می‌داد و گروه‌های محکوم و پایین و یا رعیت در لایه‌های زیرین اجتماع قرار می‌گرفتند. از سویی دیگر چون حکومت غزنوی، حکومتی مبتنی بر نیروی ارتش و سپاهیگری و یا دولتی میلیتاریست و ارتش سالار بود، بعد از شاه یا سلطان این نیروهای نظامی بودند که از قدرت زیادی برخوردار بودند و تکیه‌گاه اصلی سلطان در حفظ قدرت و حکومتش محسوب می‌شدند. بنابراین نیروهای کشوری (دیوانی و اداری) یعنی وزیر یا خواجه بزرگ و رؤسای دیوان‌ها و بطور کلی اهل قلم در مقابل نیروهای لشکری و نظامی قدرت زیادی نداشتند. چون سلاطین غزنوی در میان مردم و رعیت پایگاهی بنیادین نداشتند، گاه اصلی آنها نیروهای نظامی و سپاهیان بود. آنها با استفاده از ارتش و نیروهای نظامی قدرت خود را حفظ کرده، مرزها را نگه می‌داشتند، دشمنان را سرکوب می‌کردند و سلطه خویش را بر رعیت (مردم) استوار می‌کردند.

سلطان به عنوان قدرت بی‌چون و چرا و فرمانروای مطلق و خودکامه حکومت می‌کرد و از حق الهی سلطنت و حکومت بهره‌مند بود و ظل‌الله فی‌الارض به شمار می‌رفت که صورت مقلوبه و دگرگون شده و استحالیافته فیه از ایزدی قبل از اسلام بود. وظیفه توده مردم یا رعیت اطاعت کردن محض، تولید و پرداخت خراج و مالیات، شرکت در بیگاری‌ها و یا امور دیگر مورد درخواست و نظر سلطان بود و جنگیدن و امور دیگر و مسایل سیاسی را باید به سلطان و ارتش وا می‌گذاشتند. وظیفه سلطان تنها در بُعد نظری نگهداری و حفظ رعیت بود.

گروه‌های اجتماعی در عصر غزنویان

از نظر قشربندی اجتماعی، جامعه ایران در دوران غزنویان همچون دوره‌های قبل تاریخ ایران جامعه‌ای متشکل از اشرار و گروه‌های اجتماعی مختلف بوده و در یک تقسیم‌بندی کلی جامعه به دو طبقه مهم حاکم و محکوم و مخدوم و خادم و نیز گروه‌ها و طبقات قدرتمند و فاقد قدرت و یا آقا و سرور و رعیت تقسیم شد. از طرفی دیگر در این دوران نیروهای نظامی و سپاهی مهمترین گروه و طبقه قدرتمند، در جامعه به شمار می‌آمدند. به علاوه جامعه ایران در این دوران همانطوری که گفته شد از نظر گروه‌بندی اجتماعی، جامعه‌ای بود که در رأس آن شاه و یا سلطان

قرار می‌گرفت و سپس گروه‌های دیگر اجتماعی قرار داشتند. بعد از شاه و شاهزادگان مهم‌ترین نیروی قدرتمند اجتماعی نظامیان یا سپاهیان بودند. اینان حتی بر وزیر و رؤسای دیوان‌ها و نیروهای کشوری و دیوانی و اداری برتری داشتند. در حقیقت همانگونه که قبلاً بیان شد اهل شمشیر در این دوره بر اهل قلم از نظر قدرت، نفوذ و نیرومندی سیاسی و اجتماعی برتری داشتند. پس از نیروهای دیوانی (اهل قلم) طبقات رعایا، زمینداران و بازرگانان قرار داشتند و سپس پیشه‌وران شهری و در رده رآخ‌موم مردم و توده یا رعیت روستایی جای داشتند که بیشترین تعداد جمعیت را تشکیل می‌دادند.

ظاهر را نخستین بار که لفظ سلطان در تاریخ ایران بعد از اسلام بر یک فرمانروای ایرانی اطلاق شد از زمان محمود غزنوی است.^۱ «پیش از این هیچ کس را این لقب نبود.»^۲ خواجه نظام‌الملک طوسی در این باره می‌نویسد:

پیش از او اسم سلطانی نبود نخستین کسی که در اسلام خود را سلطان خواند محمود بود و بعد از او سنت شد.^۳

محمود غزنوی در نیشابور نام سلطان را بر خود گذاشت. شبانکاره‌ای می‌نویسد:

سلطان محمود را آن روز سلطان لقب دادند که در صحرای کنز لشکر ایلک [فرمانروای ایلک خانیان = قراخانیان = آل افراسیاب] را بشکست و هزیمت داد.^۴

در حالی که قبل از محمود دو تن از غلامان غزنوی یعنی البتگین و نیز سبکتکین پدر محمود به عنوان امیر از طرف سامانیان در غزنه حکومت می‌کردند.^۵ و نیز فرمانروایان سامانی لقب امیر داشتند.^۶

پیدایش لقب و مقام سلطان نتایج متضاد و دو گانه‌ای را در تاریخ ایران بعد از اسلام به همراه داشت. از جنبه خارجی این موضوع نقطه آغازی برای شروع روند نهضت استقلال‌طلبی حکمرانان ایران از دستگاه خلفای عباسی بود با اینکه این امر در عهد غیلانی به طور کامل تحقق نیافت و بتدریج در عهد سلاجقه و خوارزمشاهیان به تکامل رسید.

صرف‌نظر از وابستگی که سلطان غزنوی به دستگاه خلافت عباسی در بغداد داشت و این وابستگی به صورت تبادل دو جانبه اعطای مشروعیت نظام سیاسی به سلطان غزنوی از جانب خلیفه و در مقابل پذیرش قدرت معنوی خلیفه و ارسال هدایا و غنایم جنگی به بغداد بود. با این همه استقلال سیاسی غزنویان بر مبنای امارت استیلا و اطاعت ظاهری آنها از خلیفه به ویژه استقلال اقتصادی غزنویان از خلافت بغداد از یکسو - با اینکه مشروعیت سیاسی آنان به صورت

ظاهری وابسته به حمایت معنوی خلیفه عباسی بود - و گسست کامل آنها از دربار سامانیان از زمان محمود غزنوی از سوی دیگو لیجاد حاکمیت سیاست‌تقریباً مستقلی در قلمرو شرقی خلافت اسلامی به ویژه افغانستان، خراسان و ماوراءالنهر و سند منجر گردید. اگر چه ثبات سیاسی جغرافیایی مستقلی به نام ایران به مفهوم بعدی بویژه امروزه قابل تصور نبود و اساساً حاکمان سیاسی به آن نمی‌اندیشیدند و مرزها و قلمرو سیاسی حکومت‌ها در زمان حاکمان متعدد و حتی یک حاکم تغییر می‌کرد.

از جنبه داخلی پیدایش مقام و لقب «سلطان» نشانه بروز و ظهور قدرت روز افزون فرمانروایان غزنوی و اعمال این قدرت در قلمرو داخلی حکومت است که موجب قدرت یافتن بیش از حد فرمانروایان غزنوی گردید و فزونی گرفتن قدرت فرمانروای غزنوی و خودکامگی آنها به نحو فراینده‌ای رشد کرد و موجب اطمینان و تسری همه جانبه و بی‌چون و چرای قدرت «سلطان» غزنوی را در تمامی ابعاد فراهم ساخت و سبب اقتدار بیش از پیش او و خودکامگی سلطان غزنوی گردید. با وزانی (باسانی) می‌نویسد:

پدیدار شدن دودمان‌های مستقل بومی با آنکه مایه استواری نظام فئودالی [۹؟] و پیدایش گروهی امیران [سلاطین] محتمل شد اما در وضع اقتصادی و اجتماعی نواحی ایرانی نشین [قلمرو شرقی خلافت] اثری بزرگ داشت و از همه بالاتر خراج یا مالیات ارضی که در گذشته به خزانه بغداد می‌ریخت حالا در ایران می‌ماند.^۷

شاه یا سلطان از حق الهی و موروثی سلطنت و حکومت برخوردار بود. باسورث در این باره

می‌نویسد:

در قرن پنجمجوی سده نت حکومت ایرانی هوشرق عالم اسلامی تقوی داشت و این سده نت اندیشه توده‌های خاور نزدیک مبنی بر حق الهی بودن سلطنت با اندیشه اسلامی در هم آمیخته بود و اسلام نیز اگرچه نظر آتا حدودی حق مخالفت به توده ههد اما عمل حقیقی جبار را از هرج و مرج بهتر می‌دانست و حق مخالفت عباسی در این مورد عامل مهمی بود.^۸

به نظر می‌رسد همزمان با روی کار آمدن غزنویان نظریه ظلهی بودن سلطنت نفوذ زیادی داشت. «از تاریخ عتبی چنین بر می‌آید که وی (محمود) خود را ظل الله فی ارضه می‌خوانده است.»^۹ غزنویان بعدها برای خود نسب‌های عالی درسکودند تا تداوم فرایند ایزدی و ظل الله بودن را در نسب خود ثابت کنند.^{۱۰}

بجز وابستگی ظاهری که سلطان غزنوی به خلیفه داشت، قدرت او قدرتی بی‌چون و چرا و وظیفه رعیت و آحاد مردم اطاعت بی‌قید و شرط از او بوده است. «صاحب نظران سیاسی دولت

قاهره پیوسته علاقه‌مند بودند که پایگاه‌های اخلاقی برای قدرت عالی دنیوی وضع کنند ... نظام‌الملک بسیار تأکید می‌کند که «خدای تعالی پادشاه را زبردست همه مردمان آفریده است باید که ایشان را چنان دارد که همیشه خویشتن شناس باشند و حلقه بندگی از گوش بیرون نکنند.»^{۱۱} بیهقی نیز در توجیه اخلاقی قدرت پادشاه، حکومت را به اعضای بدن تشبیه می‌کند و می‌گوید همانطوری که بدن انسان دارای سه نفس گوینده (خرد) نفس انتقام و خشم گیرنده (غضب) و نفس آرزو (شهوت) است. در حکومت نفس گوینده پادشاه و نفس خشم گیرنده، لشکر و نفس آرزو رعایا هستند.^{۱۲}

سلطان دارای قدرتی خودکامه و ابزار وی برای حکومت و اجرای قدرت، لشکریان و ارتش بود و مردم باید از پادشاه و لشکر می‌ترسیدند و اطاعت می‌کردند. بیهقی در این زمینه می‌نویسد: پس ببايد دانست نیکوتر که نفس گوینده پادشاه است، مستولی قاهر غالب، باید که او را عدلی و سیاستی باشد سخت تمام و قوی، نه چنانکه ناچیز کند، و مهربانی نه چنانکه بضعف ماند. و پس خشم، لشکر این پادشاه است که بدیشان خلل‌ها را دریا بد و ثغور (مرزها) را استوار کند و دشمنان را برماند و رعیت را نگاه دارد باید که لشکر ساخته باشد و با ساختگی او را فرمان بردار و نفس آرزو و رعیت این پادشاه است باید که از پادشاه و لشکر بترسند ترسیدنی تمام و اطاعت دارند.^{۱۳}

بر روی چنین زمینه‌ای است که قدرت سلاطین غزنوی بنا گردیده و این نظریات تعیین‌کننده رویه اصلی رفتارهای سیاسی و اجتماعی سلطان بوده است. بنا به نوشته باسورث عقاید بیهقی نماینده نظرات طبقه دبیر است که مجری اوامر سلطان بودند.^{۱۴}

شاهزادگان و خاندان سلطنتی غزنوی اگرچه بعد از سلطان قدرت زیادی داشتند ولی آنها نیز فقط مطیع اوامر سلطان بودند و قدرت آنها در مقابل قدرت شاه یا سلطان هیچ بود. چنانکه «... هیچکس سلب نیت محمود برای حفظ حکومتش در امان نبود حتی فرزندش مسعود که ظاهر اُم محمود از وی ناراضی بود از سوی استبدادی او مفری نداشت.»^{۱۵} این موضوع در مورد سلاطین دیگر غزنوی نیز صدق می‌کرد و این خوی استبدادی محمود به فرزندانش محمد و مسعود و نوادگان وی منتقل شد.

وزیران به عنوان نیرومندترین عنصر قدرت دیوانه و کشوروی نیز عملاً در مقابل سلطان قدرتی نداشتند و حاشیه امنی بر خوردار نبودند. «... از شش تنی که در پادشاهی محمود و محمد و مسعود به منصب صدارت اعظمی گماشته شدند، سه تن از آنان از مقام خود برکنار شدند و به سختی جان سپردند. یکی از آنان متحمل فضاحت شد^{۱۶} و زمانی دراز به زندان در نشست.^{۱۸}

آخرین وزیر محمود، ابوعلی حسن بن محمد معروف به حسنک وزیر اندکی پس از جلوس مسعود پس از آنکه تمام دارایی خود را به طوع و رغبت به سلطان فروخت، اعدام شد. ... احمد بن عبدالصمد که بعد از میمندی به ریاست دیوان وزیر [مسعود] رسید تا پادشاهی مودود بر سر کار ماند و پس از دو سال خدمت سلطان جدید، اسباب سقوط او را فراهم کردند و در نتیجه وزیر به زندان افتاد و به جهت بدرفتاری‌ها که در محبس به او می‌شد، درگذشت.^{۱۹} تنها قشری که نسبت به سایر اقشار و در مقایسه با آنها از نفوذ زیادی بهره‌مند بود، گروه نظامیان یا لشکریان بودند، و دلیل آن هم نیازی بود که سلطان غزنوی به آنها داشت. سلاطین غزنوی از سپاهیان برای جنگ و توسعه متصه رفات، مقابله با تهاجمات خارجی، حفظ مرزها، سرکوب مخالفان، ایجاد ثبات سیاسی، امنیت اجتماعی، جلوگیری از شورش‌ها و هرج و مرج سیاسی و اجتماعی، تحمیل قدرت خود بر رعایا و آحاد مردم بهره می‌بردند و «... در عین حال توهلی مردم را در متصه رفات وسیع خویش در حال اطاعت و انقیاد ... [نگاه می‌داشتند].»^{۲۰}

به جز نیازی که سلاطین غزنوی به سپاهیان داشتند از دلایل تکیه شاهان غزنوی به نظامیان و قدرت بخشیدن به آنان اطاعت محض و بدون چون و چرای سپاهیان ترک از سلاطین غزنوی جز در مواردی استثنایی مثل وانهادن مسعود غزنوی در جنگ دندانقان^{۲۱} و شورش علیه وی بویطور که لمی سربازان ترک اعتقاد و اعتمادی سخت نسبت به شاهان غزنوی داشتند.^{۲۲} به علاوه بدلیل اینکه سلاطین غزنوی در بین مردم پایگاهی نداشتند، پایه‌های قدرت خویش را بر نیروهای نظامی استوار کردند.

گروه روحانیان و علما اگرچه دارای نفوذ مذهبی بودند و شغل قضاوت را به عهده داشتند و حتی به مأموریت‌های سیاسی نیز فرستاده شدند ولی واقعیّت امر آن است که آنها تا اندازه‌ای نفوذ و قدرت داشتند که سلطان می‌پسندید و مصلحت می‌دانست و قدرت آنها بسیار محدود بود.^{۲۳} بازرگانان، زمینداران، پیشه‌وران و اهل حرف و صنایع، جزء رعایا و توده و عموم مردم شهری بودند.

اما رعیت که عنصر اصلی اجتماع را تشکیل می‌دهد و از لحاظ کمیت، اکثریت مطلق را به خود اختصاص داده بود، نیز در میان خود دارای مراتبی متفاوت بود. به عنوان مثال در رده بالای قشر رعایا، زمینداران و بازرگانان (تجار) قرار داشتند و اهل صنایع و حرف، هنرمندان، پیشه‌وران، طبیبان، کاروانسراداران، کارگران، کشاورزان، باغداران، دامداران، مطربان، بافندگان بازاری و متکدبان

(گدایان) و ... در مراتب بعد قرار داشتند. اما با توجه به آنکه «خرده مالکان، کشاورزان، باغداران و دامداران درصد چشمگیری از اجتماع آن روزگار و اکثریت مردم آن زمان را روستائینی تشکیل می‌دادند که به کشاورزی و دامپروری می‌پرداختند و جامعه جمعیت شهری رشد چندانی نداشت، عناصر متشکله اجتماعی به عنوان قشر رعایا در واقع گروه‌های روستایی یاد شده بودند.»^{۲۴}

سیاست اجتماعی در عصر نخست غزنوی

با توجه به آنچه در بحث گروه‌بندی اجتماعی گفته شد، سیاست سلاطین غزنوی درباره اجتماع و مردم بجز قشر نظامیان که مگر در موارد استثنایی، مطیع اوامر و مجری فرامین آنان بودند، با بقیه اقشار و گروه‌ها اعم از دیوانیان و نیروهای اداری، روحانیان، بازرگانان و اقشار شهری، بخصوص قشر رعیت روستایی، نه تنها مترقیانه نبود بلکه با ظلم و اجحاف و تعدی و ستم و بی‌عدالتی بود و آنان هیچگاه خواسته‌ها و نیازهای توده را برآورده نمی‌کردند. از جنبه نظری و حتی در عمل همه مردم اعم از لشکریان، بلند پایگان دیوانی، علما و روحانیان و قضات، گروه‌ها و اقشار شهرنشین مثل بازرگانان و پیشه‌وران و غیره و روستائیان رعیت شاه محسوب می‌شدند و همگی باید بدون چون و چرا فرمان سلطان را اجرا می‌کردند و حق هیچ‌گونه اعتراض و مقاومتی را نداشتند.

ظاهراً از زمان محمود تقسیم مردم به دو گروه آغاز شده بود. یکی لشکری که از سلطان موجب دریافت می‌داشته و در عوض می‌بایست با وفاداری خدمت کند و دیگر رعایا که سلطان از ایشان در برابر دشمنان خارجی و داخلی دفاع می‌کرده و در عوض می‌بایست بی‌قید و شرط فرمان سلطان برند و مالیات‌ها را بدون چون و چرا پرداخت نمایند. نه لشکریان حق داشتند امیال خویش را در برابر اراده سلطان ابراز دارند و به مخالفت برخیزند، نه رعایا.^{۲۵}

سلاطین غزنوی تنها چیزی که به آن توجه نداشته‌اند، رفاه اجتماعی مردم بوده است. مردم در فکلاً زاویه دید آنها در حکم رعیتی بودند که جز اطاعت و فرمان‌برداری و دادن خراج هیچ وظیفه دیگری و نیز حقی نداشتند. بارتولد می‌نویسد:

محمود به همه اتباع دیگر خویش فقط همچون نیروی پرداخت کننده [عوارض و مالیات و ...] می‌نگشته و هر گونه تجملاتی مراتب میهن پرستی را از طرف ایشان بی‌جا می‌دانسته^{۲۶} و ... اطاعت محض از حکومت، مهم‌ترین انتظار و خواسته حاکمان از مردم محسوب می‌شد.^{۲۷}

بنا به گفته بیهقی ساکنان بلخ بخاطر مقاومتی که در برابر قراخانیان^{۲۸} [(متحد محمود) در نبرد بلخ] ابراز داشته بودند فقط مورد عتاب و توبیخ سخت محمود قرار گرفتند.^{۲۹} محمود در این باره گفت: مردمان رعیت را با جنگ کردن چه کار باشد؟ لاجرم شهرستان ویران شد و مستقلی بدین بزرگی از من بسوختند.^{۳۰} تاوان از شما خواسته آید، ما از آن گذشتیم، نگرید تا پس از این چنین مکنید که هر پادشاهی که قویتر باشد و از شما خراج خواهد و شما را نگاهدارد، خراج بیاید داد و خود را نگاه داشت.^{۳۱}

در سخنان سلطان غزنوی نکته‌ای ظریف نهفته است و اینکه رعیت باید به وظیفه اصلی خویش که همانا پرداخت خراج به حکومت است، پردازد و واقع آن سلطان واقیعیت بین و دوراندیشی می‌دانست که چنانچه سلاح در دست رعیت قرار گیرد، آنان را دلیر خواهد ساخت و برای دولت خطرآفرین خواهد بود.^{۳۲}

با این همه عتبات نابجای حکومت از رعیت روز به روز شکاف میان این دو قشر اصلی اجتماع را گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌کرد. در گروهی که با عنوان حکومت مشخص است و در رأس آن سلطان قرار داشت هر چند کارگزاران مأمور از جانب او می‌بایست بر اساس نظامی تعریف شده به انجام وظایف خود پردازند، اما این نظام تنها جنبه نظری داشت و آنچه از سوی عاملان حکومت به اجرا گذاشته می‌شد با روح نظام یاد شده کمتر هماهنگ بود.^{۳۳}

اما پیرامون عامه مردم زحمتکش روستاها و شهرها، کامیابی‌های جنگی محمود و زرق و برق دربار وی نه تنها وضع اینان را بهتر نمی‌کرد بلکه دشوارتر می‌ساخت. به نظر می‌رسد که وضع خراسان در این دوره از سایر نقاط ایران بدتر بوده است زیرا شدیدترین استثمار مردم در این منطقه صورت می‌گرفت.

«... این بهره‌کشی مالی‌شوی اصلی عدم موفقیت رعیت غزنویان در جلب وفاداری خلق خراسان به حکومت غزنوی بود. سلاطین غزنوی، خراسان و منابع غنای آن را همچون گاو شیرده تلقی می‌کردند. گذشته از این خراسان از غزنه دور بود و در مقابل غزنویان، پیوسته از منابع ثروت هند، آنچه می‌خواستند، بیرون می‌کشیدند. در مقایسه با پادشاهان ایرانی سابق خراسان که بیشترین منافع خود را با مصالح خراسان یکی می‌دانستند، [مثل سامانیان که خراسان در دوره آنها آباد بود]. غزنویان علاقه‌ای به رفاه مردم منطقه و دفاع از آنها نداشتند، [و آنان را در برابر مهاجمان ترکمن (غزان سلجوقی) حمایت نمی‌کردند].^{۳۴}

قشر حاکم و توده رعایا [براً انتظاراتی متقابل از یکدیگر داشتند که البته این انتظارات از تعادل برخوردار نبود. در بهترین صورت حکومت از رعیت توقع داشت که خراج خویش را به موقع به متصدیان مربوطه تسلیم کند.^{۳۵} علیرغم اینکه به صورت نظری سفارش می‌شد که در جمع‌آوری خراج، کارگزاران مالیاتی عدالت را رعایت کنند و رفتار مطلوبی داشته باشند^{۳۶} اما در عمل به گونه دیگری رفتار می‌شد.

بیشتر اوقات بی‌عدالتی‌ها و اجحافات زیادی در زمینه اخذ خراج بر مردم روا داشته می‌شد که ثروت‌اندوزی‌های^{۳۷} بی‌حد و حساب کارگزاران حکومتی^{۳۸} از این موضوع حکایت دارد.^{۳۹} همچنین بیگاری‌ها^{۴۰} و شرکت در اموری که از طرف حکومت به مردم ابلاغ می‌شد، (مثل اصلاح مسیر لشکریان، ساخت قلاع و باروها و ...) از دیگر وظایف مردم در برابر حکومت بود.^{۴۱} در این دوران با وجود بردگان کوچ‌نشین ترک که از دشت‌های آسیای میانه آمده بودند و نیز بردگانی که در نتیجه لشکرکشی‌های فراوان به همراه سپاهیان به ایران آمده بودند و در شهرها و روستاها بکار گرفته می‌شدند و باز هم نقش اساسی تولید کشاورزی بر کرده کشاورزان بود و بردگان نقش اساسی و حیاتی را در اقتصاد کشور ایفا نمی‌کردند. سیستم خراج بار سنگینی بر دوش توده بود و در طول دوران مورد ذکر روستائیان زمین‌های خود را از دست داده و به اقسام بردگی گردن نهاده بودند.^{۴۲}

بلتیریب از لحاظ تو جه به رفاه و آسودگی مردم محمود [غزنوی] را نمی‌توان در شمار سلاطین م تنور قرار داد و جمله مراتب ما را بدین نتیجه می‌رساکه دوران سلطنت محمود مسلم اً برای رعایای وی بسیار سنگین و ناگوار بوده و اگر شخص محمود دچار عواقب دردناک و غم انگیز دستگاه دولت خویش نگشت و نفاذ حکم وی در زمان حکمفرمائیش متزلزل نشد این را فقط نتیجه اوصاف شخصی وی که با جانشینانش تفاوت فاحش داشته است، توان دانست و توجیه کرد. اراده استوار و خرد نبوغ‌آمیز محمود از تج لمی مفرط ویژگی‌های سیرت آن مرد مستبد خودکامه و بی‌بند و بار ممانعت کرد.^{۴۳}

پس از حکومت کوتاه مدت محمد نوبت به مسعود غزنوی رسید. «مسعود دوران جوانی را در ناز و نعمت و عیاشی گذرانده بود. پس از صعود به مقام سلطنت نیز بیشتر به زندگی در حرمسرا و باده‌گساری مشغول بود و به امور دولتی کمتر رسیدگی می‌کرد و قدرت در پایتخت و شهرستان‌ها عم الاً بدست مأموران امیتعداد ولی حریص افتاد. چیزی نگذشت که دستگاه رشوه‌خوار و

خودفروش اداری نفوذ فاسدکننده خویش را در جریان زندگی کشور ظاهر ساخت و در واقع دولت غزنوی را به سوی پرتگاه انقراض و ورشکستگی کشانید.^{۴۴}

مسعود فقط عیوب و نواقص پدر (محمود) را به ارث برده بود. مسعود نیز مانند پدر (محمود) عقیده‌ای مبالغه‌آمیز به قدرت و حکومت خویش داشت و می‌خواست مانند وی همه امور را به نظر خود حل و فصل کند.^{۴۵} ولی چون از لیاقت و شایستگی پدری بهره نبرده بود، تصمیمات نکبت‌بار اتخا ذ کور و بدون تو جَه به اندرزهای اشخاص کارآموده به سختی در اجرای آن پافشاری می‌کرد.^{۴۶}

اگر بخواهیم از میزان خودکامی و زورگویی و بی‌قانونی که از ویژگی‌های دوران سلطنت مسعود بود اطلاع حاصل کنیم توان به اوضاع خراسان در آن دوران که مه مترین ایالت امپراتوری غزنویان بود نظری افکند. در آن زمان حاکم آن سامان مردی بنام ابوالفضل سوری [بن معتز] بود.^{۴۷}

اقدامات و ستم‌ها و خصوصیات اخلاقی و پیامدهای خطرناک رفتار ابوالفضل سوری با مردم خراسان به گونه‌ای بود که:

مردم را کارد به استخوان رسیده بود و اعیان و بزرگان نامه نوشتند و رسولان به ماوراءالنهر فرستادند و به اعیان ترکان [قراخانیان] لیدند و از ایشان یاری طلبیدند اما قراخانیان خود از این اوضاع استفاده نکردند بلکه سران ترکمن [غزان = سلجوقیان] که در خدمت ایشان بودند از آن بهره گرفتند.^{۴۸}

بی‌بختی در این باره می‌نویسد:

سوری مرد متهم و زور و ظالم بود چون دست او را گشاده کردند.^{۴۹} بر خراسان، اعیان و رؤسا را برکند و مال‌های بی‌اندازه ستد و آسیب او به ضعف رسید و ز آنچه بستد از ده درم، پنج سلطان را داد و آن اعیان مستأصل شدند و نامه‌ها نبشند به ماوراءالنهر و رسولان فرستادند و به اعیان ترکان [قراخانیان] بنالیدند تا ایشان اغرا کردند (برانگیختند) ترکمانان (غزانی) و ضعف نیز بایزد عزه ذکره حال خویش برداشتند و مُنهیان (جاسوسان) زهره نبود که حال سوری را براستی آنها کردند (خبر بدهند) و امیر رضی‌الله‌عنه سخن کس بر وی نمی‌شنود و بدان هدیه‌های با فراط وی می‌نگریست تا خراسان بحقیقت در سرظلم و درازدستی وی (سوری) بشد.^{۵۰}

ابوسعید ابوالخیر [عارف معروف] معاصر مسعود بود در ایام او سلجوقیان از جیحون گذشتند و به ایبورد و میهنه [شهر ابوسعید] آمدند. مسعود برای سرکوبی آنها عازم میهنه شد. چهل روز محاربه کرد و در میهنه چهل و یک حکم‌انداز (تیرانداز) بود که تعداد زیادی از لشکریان مسعود را

کشته و زخمی کردند بعد از تسلیم میهنه، مسعود دستور داد تا دست راست چهل و یک نفر را بریدند و شیخ ابوسعید در میهنه می‌گریست و می‌گفت مسعود دست ملک خود ببرید.^{۵۱}

اگرچه بیهقی دبیر و مورخ در مقایسه پیامبران و شاهان، اطاعت از پادشاهان را در صورتی که دادگر باشند همچون اطاعت از پیامبران واجب دانسته است.^{۵۲} اما به نظر نویسنده که شاهان غزنوی (بخصوص محمود و مسعود) بجز صیانت و حفظ قدرت شخصی به چیز دیگری نیز اندیشیده باشند.^{۵۳}

دکتر شعبانی معتقد است که:

«تسلط حکومت‌های بیگانه بدان نحو که زبان مشترکی با کل جمعیت ساکن در کشور نداشته باشند و بد و خوب آنان، بدخوب مردم مملکت تملقی نشود، بدیهی است که در این صورت نفس حکومت و سلطه به عنوان یک امر ناگزیر شناخته می‌شود و نحوه حکومت کردن و متوجه خوب و بد عواقب کارها بودن، به عبارت دیگر رابطه حاکم با زیر دست به صورتی که نماینده اراده او باشد قطع می‌شود و تنها ملاک ماندگاری حکومت قدرت بی‌شائبه شمشیر [تیول شمشیر] می‌گردد. حکام ایران بعد از اسلام بدلیل انقطاع و بریدگی از کل پیوندهای جامعه و عدم تعلق بدان خود را مسئول کوچک و بزرگ امور خلق نمی‌شمردند و به جهت اتکا به زور در واقع مدیون کسی نیز نبودند تا آنجا بر سر کار می‌ماندند که رقیبان را دفع کنند و بر دشمنان دور و نزدیک فایق آیند. هرگاه نیز که خود شمشیرشان می‌شکست صحنه را خالی می‌کردند و نیک می‌دانستند که پایگاه و ملاذم‌آمنی در میان ملت ایران ندارند.»^{۵۴}

بنابراین حکومت غزنوی در عصر محمود و مسعود نمونه کامل حکومتی بود که ایران را تیول شمشیر خود می‌دانست و با شمشیر حکومت را می‌خواست و حکومت می‌کرد. بر این اساس توقع و خواست مردم برای ایجمنیت و رعایت عدالت و نگه‌داری رعیت و حفظ جان و مال و زن و فرزند و نیز انجام امور عام‌المنفعه و یاری رساندن به رعایا در هنگام بحران کشاورزی، خشکسالی و بیماری‌های عمومی و واگیردار (اپیدمی) انتظار تقریباً بی‌پایان بود.

«روی هم رفته در عهد غزنویان رعایت عدالت و ایجاد رفاه اجتماعی به نحوی که شایسته حکومتی به آن اقتدار (بویژه در عهد سلاطین اولیه غزنوی) بود، دیده نمی‌شد و مردم از سردمدارانی که توجه به یورش‌های نظامی در رأس اقدامات آنان بود، زیاد خرسند نبودند و توقع به حق آنان، رسیدگی حکومت به مشکلات رعایا بود.»^{۵۵}

رویه معمول سلاطین در زمینه اجتماعی و نحوه سلوک با مردم بر مبنای خشم و غضب و زور و ستم و ترساندن مردم بوسیله نظامیان، عقوبت و مجازات جسمی، اعدام و مصادره اموال و حبس و بند و زندان، سرکوب بوسیله سرنیزه و شمشیر بود تا اطاعت محض و کاملی از حکومت داشته باشند. این رویه در واقع قانون حاکم بر زمانه بود. بنابراین ویژگی‌های شخصی پادشاه مثلاً عدالت و انصاف و دینداری وی یا خردمندی وزیران و کارگزاران عالی رتبه دولتی، عملکرد درست و منصفانه کارگزاران حکومتی و دستگاه قضایی و خودداری سلفیاز تعارض به اموال و نوامیس و جانهای مردم و توصیه های مصلحین اجتماعی در آداب الملوکها پادشاهان و یا تذکر درویشی زنده پوش و عارفی وارسته به پادشاه در جهت رعایت عدالت و انصاف و دادگری و حقوق خلق و شنیدن سخن رعیت، در حکم استثناهایی اندک و در زمره نادر امور و به علاوه بیشتر جنبه آرمانی و نیز ما هیئت نظری داشت^{۵۶}

پیامدها و نتایج سیاست اجتماعی در نیمه نخست عصر غزنوی

پیامدهای سیاست‌های بکار گرفته توسط غزنویان، نارضایتی عمیق مردم از آنان بود. در این زمینه محمود غزنوی برای کنترل و یا منحرف ساختن نارضایتی‌ها به روش خاصی عمل کرد. یکی از سیاست‌های اجتماعی که محمود در پیش گرفته بوجهذب‌ع‌ای از نارضایان تحت عنوان «غازی» و نیروی داوطلب جنگی برای لشکرکشی‌های خود به هند بوده است.

«دولت محمود با جلب روستائیان بی‌زمین بفضولزیان و فریب ایشان به امید کسب ثروت از غنایم جنگی هندوستان که در واقع مثنی از خروار نصیب آنها نمی‌شد، می‌کوشید تناقضات طبقاتی را محو و نارضایتی عامه مردم را تقلیل دهد. نهضت غازیان می‌بایست کار یک مجرای انحرافی و دریل‌کلمینان را انجام دهد و جدی‌ترین عناصر مردم استثمار شده و زحمتکش شهر و روستا را منصرف کند و وارد مسیری که برای قدرت فئودال‌ها خطرناک نباشد، گرداند. غازیان پس از لشکرکشی هوزهای نواحی مسخره باقی می‌ماندند یا با اموال غارتی به میهن باز می‌گشتند و شریک و انباز دستبردهای مشروع می‌شدند.»^{۵۷}

با این حال سلطان محمود غزنوی با اعمال روش‌هایی چون روش بالا و نیز استبداد و خشونت شدید، و تسلط عمیق بر حکومت، جامعه و مردم و سرکوب مخالفان و مغرضان، بهره‌گیری از سیستم امنیتی و جاسوسی قوی، ارتش نیرومند، نبوغ فکری و سیاسی و نظامی و غیره توانست

جلوی شور و اعتراضات را سد کند ولی همینکه فرزند ناتوانش مسعود به قدرت رسید، اوضاع دگرگون شد و واکنش‌ها و اعتراضات از هر سوی برخاست و مسعود آن درایت و قدرت و توان و نبوغ پدرش محمود را نداشت تا بتواند با این اعتراضات و مخالفت‌برخورد چاره‌اندازی نماید «یکی از واکنش‌های روستائیان خشمگین که چندان غیرمعمول هم نبود برپا داشتن انقلابات دهقانی برای بزیر کشیدن قدرت‌ها بود. در جریان این انقلاب پیش می‌آمد که عاملان به قتل می‌رسیدند و دفاتر ثبت مالیات نابود می‌شد.»^{۵۸}

بر روی چنین زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی^{۵۹} و سیاسی است که ما شاهد پیدایش جنبش‌های عیاران و اهل فتوت و نیز نهضت اسماعیلیه [به تعبیر حاکمان و سلاطین غزنوی، قرامطه] هستیم و منشأ این جنبش‌ها، نارضایتی‌های اجتماعی، اقشار عظیمی از جامعه بوده است که تحت عنوان رعایا مورد بهره‌کشی قرار می‌گرفتند.

«در ایران شیر قاجتماعات عیاران در قرن سوم، چهارم و پنجم هجری/ نهم، دهم و یازدهم میلادی گسترده شده بود. آنها تا حدی ماهیت خیزش مردمی داشتند. عملاً اجتماعات عیاران در گروه‌های اوباش به تحلیل می‌رفتند و در بعضی از آنها اصطلاح عیار مترادف با دزد و آشوبگر^{۶۰} بکار رفته است. هدف اجتماعات عیاران در شهرها حفظ نیک نامی ساکنین و دفاع از ضعفها بود.»^{۶۱}

پایدارترین جنبش اجتماعی - سیاسی در ایران که از قرن چهارم تا نیمه دوم قرن هفتم هجری [تهاجم مغولان] بطول انجامید، جنبش اسماعیلیه بود. اما به عنوان یک نتیجه نزدیک‌السرانجام تضادهای درونی دولت غزنویان، مخالفت دهگانان ایرانی، ناخشنودی توده‌های مردم و همدردی غلامان ترک که خویشاوند اغوزها (= سلاجقه) بودند، بدان انجامید که در سال ۴۳۱ ق / ۱۰۴۰ م سپاه بزرگ امانیه‌سپاتی که مسعود گرد آورده بود در نبرد دندانقان یکسره تار و مار شود و خود مسعود بدشواری جان از مهلکه بدر برد.»^{۶۲} ولی یکسال بعد در ۴۳۲ کشته شد.^{۶۳}

نتیجه

غزنویان قومی بیگانه بودند که با تکیه بر زور و شمشیر و نیروی نظامی و سپاهیان بر ایران سلطه یافتند. دیدگاه آنان درباره حکومت و سیاست مبتنی بر قدرت‌طلبی و جاه‌جویی و سلطه و استثمار و بهره‌کشی از مردم بود. به همین دلیل سرزمین و مردم ایران را دارایی و مایملک و ملک طلق خود می‌پنداشتند که با زور و قدرت شمشیر آن را بدست آورده و با شمشیر نیز باید آن را حفاظت و صیانت کنند. بر این اساس هرکسی و نیرویی که قدرت مطلق و بلامنازع آنان را به چالش می‌کشید آن را بر نمی‌تاییدند و پاسخی سخت و دندان شکن بدان نیروی مخالف می‌دادند. و غلیف‌کشیدت مردم ایران که غزنویان، بخصوص در عصر نخست حاکمیتشان آنان را رعایای خویش می‌شمردند، اطاعت و فرمانبرداری محض بود. جان، مال، نوامیس رعایا در دست سلاطین غزنوی بود و آنان هیچگونه اراده و اختیاری از خود در مقام دفاع از اموال و نوامیس و جان‌هایشان نداشتند. سلاطین غزنوی مردم را به هیچ می‌گرفتند و می‌انگاشتند. بر این مبنا تمام تکیه آنها بر نیروهای سپاهی بود که از آنان اطاعت بی‌چون و چرایی داشتند و مطیع و منقاد سلاطین غزنوی بودند و اطاعت محض و اعتماد کامل به مخدومان خود ابراز می‌داشتند. نتیجه چنین امری استبداد، خودکامگی و ستمگری سلاطین غزنوی بود. با این رویه آنان استبداد و خود محوری و دیکتاتوری در ایران شکل گرفت و پایه‌گذاری شد.

پی‌نوشت

- ۱- میرخواند (محمد بن خاوند شاه بلخی)، روضة الصفا، به کوشش عباس زریاب‌خویی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دو ۱۳۷۴، ص ۵۸۸؛ براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، ج ۲، از فردوسی تا سعدی، ترجمه فتح‌الله مجتبیایی، تهران، انتشارات مروارید چاپ د، ۱۳۵۵، ص ۱۵۰.
- ۲- ابن خلدون، ولی‌الدین عبدالرحمان بن محمد، العبر و دیوان المبتدا و الخبر ... (تاریخ ابن خلدون)، ج ۳، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات مؤسسه مطالعات تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۶، صص ۵۲۱-۵۲۰؛ جوزجانی، قاضی ابوعمر منہاج‌الدین ابن سراج‌الدین: طبقات ناصری یا تاریخ ایران و اسلام، بکتوب عبدالجی حبیبیج، ۱، تهران، انتشارات دنیای کتابچاپ اول ۱۳۶۳، ص ۲۲۸.

- ۳- نظام‌الملک طوسی، خواجه ابوعلی حسن بن علی، سیرالملوک، به کوشش هیوبرت دارک، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۶۵.
- ۴- شبانکاره‌ای، محمدبن علی بن محمد، مجمع‌الانساب کوشش میرهاشم محمّد، انتشارات، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۴۸.
- ۵- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر، ترجمه تاریخ یمینی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی چاپ سوم، ۱۳۷۲، ص ۱۵۸؛ بیهقی، خواجه ابوالفضل محمدبن حسین: تاریخ بیهقی، ج ۱، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب چاپ د، ۱۳۷۲، ص ۲۴۷؛ جوزجانی: همانجا، ص ۲۲۷.
- ۶- لاین پول، استانلی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳، ص ۲۵۶.
- ۷- با وزانی (باسانی)، الساندرو، ایرانیان، تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، انتشارات روزبهان چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۱۲۳.
- ۸- باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ص ۴۷.
- ۹- براون، همانجا، صص ۱۵۱-۱۵۰.
- ۱۰- بعدها تبارنامه نویسان چاپلوس تبارنامه‌ای بر ساخته‌اند که نسب سبکتکین را به یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی می‌رساند. اگرچه آنها نتوانستند حقیقت و اصل و نسب کافر وی را پنهان نگه دارند اما در تبارنامه بر ساخته آنها چنین گمان رفته است که خاندان یزدگرد به دشتهای آسیای میانه گریخته و در آنجا با ترکان محل خویشی برقرار کرده بودند. سبکتکین در جنگی که میان قبایل ترک در گرفت به اسارت درآمد و در نخشب به بردگی فروخته شد و عاقبت پلتگین وی را از برده فروشی خرید. (فرای، ریچارد نیلسون: تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۴۵) و نیز برای آگاهی از این موضوع مراجعه شود به پندنامه سبکتکین به محمود در، شبانکاره‌ای، همانجا، ص ۲۶ تا ۴۱؛ جوزجانی، همانجا، صص ۲۲۶-۲۲۵.
- ۱۱- باسورث، همانجا، ص ۴۸.
- ۱۲- به نقل از با سورث، همانجا، ص ۴۹.
- ۱۳- بیهقی، همانجا، ص ۱۵۵.
- ۱۴- باسورث، همانجا، ص ۴۹.
- ۱۵- نک: بیهقی، همانجا، ص ۱۸۳.

- ۱۶- یعنی ابوالعباس احمداسفراینی، ابوعلی حسن بن محمد میکالی معروف به حسنک وزیر و خواجه احمد عبدالصمد.
- ۱۷- یعنی خواجه احمد حسن میمندی معروف به خواجه بزرگ.
- ۱۸- «... سلطان محمود، خواجه احمد حسن را معزول فرمود و انواع مطالبات عنیف او را تعرض رسانیدند و مال و مکتب بپراسدو حوزة تع لمب دیوانی و تمکلاً سلطانی گرفتند و مقید به قلعه کالنجار از قلاع هندوستان موقوف و محبوس داشتند...» (منشی کرمانی، ناصرالدین، نسایم الاسحار من لطائف الاخبار، بکوشش میرجلال الدین حسینی (محدث ارموی)، تهران، اطلاعات، چ ۲، ۱۳۶۴، ص ۴۳).
- ۱۹- باسورث، همانجا، ص ۶۸.
- ۲۰- پیگولوسکایا نینا، پطروشفسکی ایلیا پاولوویچ و ...، تاریخ ایران از باستان تا قرن هیجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، انتشارات پیام، چ ۵، ۱۳۶۳، ص ۲۶۱.
- ۲۱- جنگ دندانقان در واحه ای بی آب و علف میان مرو و سرخس در سال ۴۳۱ هجری میان سلطان مسعود غزنوی و طغرل بیگ محمد سلجوقی درگرفت که منجر به شکست و فرار مسعود غزنوی شد. نک، پیرنیا حسن، اقبال آشتیانی عباس، عاقلی باقر، تاریخ ایران، بخش دوم، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، نشر نامک، چ ۲، ۱۳۸۲، ص ۲۴۲، مشکور، محمد جواد، تاریخ ایران زمین، تهران، اشراقی، چ ۵، ۱۳۷۵، ص ۱۸۶.
- ۲۲- فرای، همانجا، ص ۱۶۱.
- ۲۳- نک، بارتولد، واسیلی ولادیمیرویچ، ترکستان نامه، ج ۱، ترجمه کریم کشاورز، تهران، آگاه، چ ۲، ۱۳۶۶، ص ۶۱۱.
- ۲۴- فروزانی، سید ابوالقاسم، غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، تهران، سمت، چ ۲، ۱۳۸۶، صص ۳۹۲-۳۹۳.
- ۲۵- بارتولد، همانجا، ص ۶۱۵.
- ۲۶- همانجا، ص ۶۱۴.
- ۲۷- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۳.
- ۲۸- ایلیک خانیان یا قراخانیان از اولین گروه های ترک مسلمان بودند که بر بخارا و سمرقند و دیگر شهرهای ماوراءالنهر دست یافتند و به آل افراسیاب نیز مشهورند. آنان سرانجام به فرمانروایی سامانیان در ۳۸۹ پایان بخشیدند. نک، مشکور، همانجا، ص ۱۷۲، پیرنیا، اقبال، همانجا، ص ۲۱۷.
- ۲۹- بارتولد، همانجا، ص ۶۱۴.

- ۳۰- منظور بازار بزرگ شهر بود که به فرمان محمود ساخته شده و به بازار عاشقان معروف بود و در هنگام تصفیه شهر بوسیله قراخانیان سوخت.
- ۳۱- به نقل از بارتولد، همانجا، ص ۶۱۴.
- ۳۲- باسورث، همانجا، ج ۱، ص ۵۰.
- ۳۳- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۲.
- ۳۴- با سورث، همانجا، صص ۷۹ و ۸۳.
- ۳۵- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۳.
- ۳۶- نظام الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی، سیاست نامه، بکوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، اساطیر، چ ۲، ۱۳۷۲، ص ۲۲.
- ۳۷- برای آگاهی از میزان ثروت برخی از رجال دوره غزنوی، رک غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، قم، احسانی، ۱۳۷۵، صص ۲۲۴-۲۲۳.
- ۳۸- از جمله این کارگزاران ظالم سوری بن معزز صاحب دیوان خراسان بود که خراسان را غارت کرد. نک: بیهقی، همانجا، بکوشش علی اکبر فیاض، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۵۶، صص ۵۳۲-۵۳۱.
- ۳۹- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۳.
- ۴۰- فی المثل در مورد گروه‌هایی که در ساختن کوشک (قصر) همد به مدت چهار سال به بیگاری کشیده شدند. نک: بیهقی، همانجا، بکوشش علی اکبر فیاض، ص ۶۵۲.
- ۴۱- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۳.
- ۴۲- فشاهی، محمدرضا، تحولات فکری و اجتماعی در جامعه فئودالی [از گاتها تا مشروطیت]، تهران، گوتنبرگ، ۱۳۵۴، ص ۱۱۲.
- ۴۳- بارتولد، همانجا، صص ۶۱۱ و ۶۱۶.
- ۴۴- پیگولوسکایا و ...، همانجا، ص ۲۶۳.
- ۴۵- استبداد و خودسری و خودخواهی و سخت دلی و زورگویی مسعود از این عبارت گردیزی پیداست: «در سال (۴۲۹ ق) مردم سرخس خراج ندادند. شهر را بدستور امیر [مسعود] حصار کردند و سپس حصار شهر را ویران کردند و مردمان حصار را بعضی بکشتند و بعضی را دست ببریدند.» نک، گردیزی و سعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، زین الاخبار یا تاریخ گردیزی، بکوشش محمد ناظم، چاپ مطبعه ایرانشهر برلین، ۱۳۴۷ ق / ۱۹۲۸ م، ص ۱۰۷.
- ۴۶- بارتولد، همانجا، ص ۶۱۸.
- ۴۷- پیگولوسکایا و ...، همانجا، ص ۲۶۳.

- ۴۸- بارتولد، همانجا، ص ۶۳۱
- ۴۹- ابوالفضل سوری بن معتز به گزارش بیهقی شخصیت طمع کار و پول پرست و ظالم و ستمکاری بود ولی سلطان مسعود غزنوی بی خبر از پیامدهای ظلم سوری بر مردم خراسان و به هدایای گرانبهای او دلخوش بود. یکبار سوری به مبلغ چهار میلیون درهم هدایا برای مسعود آورد و سلطان خطاب به یکی از درباریان خود گفت: « نیک چاکری است این سوری، اگر ما را چنین دو سه چاکر دیگر بودی بسیار فایده حاصل شدی.» بیهقی، همانجا، بکوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۶۳۸ و بکوشش علی اکبر فیاض، صص ۵۳۲-۵۳۱، فروزانی، همانجا، یادداشتهای ص ۴۳۸
- ۵۰- بیهقی، همانجا، بکوشش خلیل خطیب رهبر، ص ۶۳۸
- ۵۱- بناکتی، فخرالدین ابوسلیمان داود بن ابوالفضل محمد: تاریخ بناکتی یا روضه اولی الالباب فی معرفه التواریخ و الانساب، بکوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر ملی ایران، ۱۳۴۸، صص ۲۲۷-، ۲۲۶
- ۵۲- نک: بیهقی، همانجا، بکوشش علی اکبر فیاض، جلد هفتم، ص ۱۵۳
- ۵۳- همانجا، ص ۱۵۳، ۱۸۳.
- ۵۴- شعبانی، رضا، مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران، قومس، ۱۳۶۹، صص ۱۰۷-، ۱۰۶
- ۵۵- فروزانی، همانجا، ص ۳۹۴
- ۵۶- نظام الملک طوسی، سیاست نامه، بکوشش عباس اقبال، ص ۹، فروزانی: همانجا، صص ۳۹۲-، ۳۹۱
- ۵۷- پیگولوسکایا و ...، همانجا، ص ۲۶۱
- ۵۸- با سورت، همانجا، صص ۷۹ و ۸۳.
- ۵۹- باوزانی (باسانی)، همانجا، ص ۱۴۵
- ۶۰- نمونه آلهوای علی قهندزی ع یار است که در گوزگانان (جوزجانان) به راهزنی و دزدی می پرداخت و مردی عیار و مفسد بود و به این نواحیها بسیار دست درازیها کرده بود و موجبات اختلال بازرگانی را فراهم می ساخت که بدستور مسعود دستگیر و بر دارش کردند. گردیزی، همانجا، ص ۱۰۷، پرویز، عباس، تاریخ دیالمه و غزنویان، تهران، علمی، ۱۳۶۶، ص ۳۳۹
- ۶۱- لمبتون آنا کترین سواپن فورد، نگرشی به جامعه اسلامی ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران، مولی، ۱۳۶۰، ص ۱۸
- ۶۲- پطروشفسکی، ایلیا پاولوویچ، تاریخ ایران در سده های میانه، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی تهران، دنیا، چ ۱، ۱۳۵۹، ص ۳۵
- ۶۳- پیرنیا، اقبال، همانجا، ص ۲۴۲، مشکور، همانجا، ص ۱۸۶.